

گفت‌وگو با حامد همایون، خواننده و سامان امامی، تنظیم کننده

می‌خواستیم مدل خودمان باشیم

سسمه قاضی‌زاده: حامد همایون بی‌شک چهره موسیقی پاپ سال ۹۵ است. او با آهنگ «چتر خیس» توانست آنچنان مخاطبان را جلب خودش کند که تنها ۲۳ میلیون نفر، از یک وب‌سایت این آهنگ را دانلود کردند؛ آهنگی که دیگر نمی‌شود نام هیت را روی آن گذاشت و باید آن را یک مگاهیت تمام‌عیار خواند، اما حامد همایون برخلاف خیلی از همکارانش، یک‌شبه ره صدساله را نرفته، بلکه برعکس، پس از سال‌ها فعالیت و ممارست در موسیقی کلاسیک در شیراز و همین‌طور تدریس موسیقی، با سامان امامی، نوازنده و تنظیم‌کننده گروه آریان آشنا می‌شود و بعد از آن با محسن رجبپور که می‌شود شانس بزرگ زندگی هنری‌اش. آشنایی و بستن قرارداد هر خواننده‌ای با رجب‌پوری می‌تواند به‌راحتی درهای بهشت هنری را به رویش باز کند و برای حامد همایون این اتفاق افتاه است. همایون خودش را این‌طور معرفی می‌کند: «من متولد ۱۹ بهمن ۱۳۶۱ هستم. در شیراز به دنیا آمدم و مدرک تحصیلی‌ام کارشناسی ارشد مهندسی آبیاری زه‌کشی از دانشگاه سراسری شیراز است. مثل تمام هنرمندان دیگر از کودکی با ساز و آواز آشنایی داشتم، ولی از سن دبیرستان به‌صورت جدی کار کردم. سلفژ را بیش آقای میری یاد گرفتم. کم‌کم گیتار دست گرفتم و پیانو زدم و به‌صورت حرفه‌ای دوره‌های آهنگ‌سازی را گذراندم. من نوازنده گیتار و پیانو نیستم و اصلا نمی‌توان اسم نوازنده حرفه‌ای رویم گذاشت. ولی ملودی‌هایی ساختم که منتشر شده‌اند». در همین معرفی کوتاه هم می‌شود ریسک بزرگ زندگی او و رهاکردن کار و شاگردانش برای ادامه موسیقی را دید. او رؤیای شخصی سالیانش را عملی کرده و توانسته نه‌تنها شنیده شود که هنوز پیش از انتشار حتی یک آلبوم تبدیل به خواننده‌ای شناخته‌شده شود.

در دفتر ترانه شرقی در یکی از روزهای سرد هفته گذشته با او و همراه همیشگی این‌روزهایش، سامان امامی که بسیار پیش از یک تنظیم‌کننده صرف همراه اوست، به گفت‌وگویی بلند و گرم نشسته‌ایم.

❧ چندتا از ملودی‌هایی که ساخته‌اید منتشر شده‌اند؟

همایون: تا الان ۹ تا سینگل دارم که درمجموع همراه با آلبوم ۲۰ ترک خواهد شد؛ قبل از کنسرت‌ها. البته اگر کنسرت تهران را در نظر بگیریم، چون به جشنواره فجر دعوت شده‌ایم و اجرا خواهیم داشت، احتمالا جشنواره را با تعداد کمتری کار می‌کنیم.

❧ چه شد که از نوازندگی گیتار به خوانندگی رسیدید؟

همایون: من همیشه می‌خواندم و کار اصلی‌ام خواندن بوده است. در خانواده‌ای بزرگ شدم که آنچنان علاقه‌ای به موسیقی نداشتند و بیشتر به دنبال تحصیلات بودند. مادرم معلم بود و پدرم بازنشسته بانک ملی است. از بچگی در دوره‌می‌های خانوادگی می‌خواندم. در دانشگاه به‌صورت جدی‌تر، گروهی با بچه‌ها داشتیم که دست‌وپاشکسته آهنگ‌هایی می‌ساختیم و اجرا می‌کردیم. حتی برای اجراهایمان بلیت هم می‌فروختیم. آن‌موقع در دانشگاه به بچه‌ها سلفژ هم درس می‌دادم. دانشگاه فضای خوبی برای پیشرفت به من می‌داد. همه استادهایم تشویق می‌کردند که موسیقی کار کنم و دنبال رشته تحصیلی‌ام نروم. چون همیشه در مدرسه و دانشگاه شاگرد ممتاز بودم. خانواده‌ام توقع داشتند دهم‌تیر را بگیرم و استاد دانشگاه شوم؛ اما با اینکه قبول شدم، ولی این کار را نکردم. تمام وقتم را موسیقی گرفته بود و دالم کتاب‌هایی در زمینه آواز می‌خواندم. بعد به نقضه‌ای رسیدیم که احساس کردم می‌توانم در آواز و سلفژ به جوان‌ها کمک کنم و به‌صورت جدی در آموزشگاه مشغول تدریس شدم.

❧ سلفژ و آواز تدریس می‌کردید؟

همایون: بله. بیشتر آواز پاپ؛ چون کلاسیک خیلی طرفدار نداشت. عموما کسانی که می‌خوانند آواز پاپ بگیرند خیلی حوصله ندارند و سعی می‌کنند زودتر به اصل مطلب برسند. سعی می‌کردم خواندن و نواختن هم‌زمان را به آنها یاد بدهم. کلاس‌های مفصل و پرورفتی داشتم و خودم هم سعی می‌کردم از بچه‌هایی که با آنها کار می‌کردم یاد بگیرم. درواقع گذشته حامد همایون بیشتر به معلمی برمی‌گردد.

❧ بعد از تمام درستان در دانشگاه به‌صورت مستمر به موسیقی ادامه دادید؟
همایون: بله. موسیقی من از زمان دانشجویی دیگر کت نشد. در این هفت، هشت سال اخیر به‌صورت خیلی جدی فعالیت آموزشی داشتم.

❧ تدریس موسیقی؟

همایون: هم تدریس موسیقی داشتم و هم خودم یاد می‌گرفتم. همیشه دنبال تحقیق و یادگرفتن بودم. یک‌بار ۱۳ دی‌وی‌دی متعلق به دانشگاه برکلی را به‌صورت اینترنتی دریافت و ترجمه کردم.

❧ این دی‌وی‌دها درباره چه بودند؟

همایون: درباره گرمای صدا و آناتومی بدن و… و تمام چیزهایی که در آواز دنیا منطقی و معقول است. اگر می‌خواهید یک خواننده سلوو باشید، باید آناتومی بدن را بشناسید. تنفس‌ها و گرم‌کردن را یاد بگیرید و… تا تکنیک‌های پیشرفته‌تر. این فعالیت‌ها را ادامه دادم تا اینکه چند ترک سینگل هم منتشر کردم.

❧ پس ضبط استودیویی هم داشتید.

همایون: در شیراز یک استودیوی شخصی داشتم که آنجا ضبط می‌کردیم و برای دیگران هم آهنگ‌سازی می‌کردم که از این طریق امرارمعاش می‌کردم.

❧ در این دوره حتی برای تلذ هم به تهران نیامدید؟

همایون: اتفاقا چندبار به تهران آمدم. بارها خواستم آلبوم منتشر کنم. اما به‌دلیل مشکلاتی که با تهیه‌کننده داشتم و کارم را به‌موقع تحویل نداد، نتوانستم. حتی در یک دوره، تمام سرمایه زندگی‌ام را از دست دادم.

❧ درواقع ش با جایی بعد هدفتان را کلا روی موسیقی گذاشتید.

همایون: پدرم همیشه به من می‌گفت حالا که وارد این قضیه شدی تا آخر ادامه بده.

❧ پس در کل تحصیل و دکترا را کنار گذاشتید.

همایون: همیشه توقع من می‌خیلی زیاد بود. همیشه درس‌خوان‌تر از بقیه بچه‌های فامیل بودم اما آنها استاد دانشگاه شدند و من خواننده. در هر صورت خیلی بیکر بودم و تلاش کردم دراین‌زمینه به نقطه مهمی برسم. در سینگل‌هایی که بیرون می‌دادم بیشتر مانور آوازی می‌دادم و سعی می‌کردم مثل یک کلاس آواز برای هنرچوانم باش.

❧ یعنی اصلا فضایش پاپ نبود؟

همایون: پاپ بود ولی فضای مردم‌گن‌وای نداشت. یعنی تعریف درست موسیقی پاپ نبود؛ در واقع پاپ/کلاسیک بود. خواننده. در هر صورت ❧ **چطور شد با سامان امامی آشنا شدید؟**

همایون: با هم در اینستاگرام آشنا شدیم. شماره ر د و بدل کردیم و تصمیم گرفتیم با هم کار کنیم. از اتفاقاتی که در تهران برایام افتاده بود خیلی سرخورده شده بودم اما درجا به سامان اعتماد کردم و به تهران آمدم. در شیراز یک شغل دولتی بسیار خوب داشتم؛ معاون مجری سد در آب منطقه‌ای استان فارس بودم. درعین‌حال هنرجویان زیادی هم داشتم اما کلا استعفا دادم و به تهران آمدم. از طریق سامان هم با آقای رجبپور در تهران آشنا شدم.

❧ یعنی بلافاصله که به تهران آمدید فعالیت‌تان آغاز شد؟

امامی: حدود سه، چهار ماه با هم کار کردیم. هدف ما این بود که در گوش شنیداری جامعه تغییر ایجاد کنیم. می‌خواستیم نوعی از موسیقی را وارد بازار کنیم که مدل خودمان باشد؛ نمی‌خواستیم کاری که همه می‌کنند را ادامه بدهیم. این قضیه ماماها زمان برد و آقای رجبپور هم راهنمایی‌های خوبی داشتند. به‌حتمان بیشتر روتر بخش روزن‌شناسی موسیقی بود نه بخش تنوری موسیقی.

❧ واقعا هم همین‌طور است. چیزی بین موسیقی نواحی و پاپ است. آقای رجبپور از همان اول حمایت‌تان کردند و پذیرفتند؟

امامی: نه، اول خودمان چند قطعه آماده کردیم بعد پیش ایشان رفتیم. باور قلبی‌ام این بود که جایگاه حامد همایون جایی نیست که الان در آن ایستاده. این موضوع به زمانی برمی‌گردد که حامد هنوز به تهران نیامده بود. به او گفتم این توانایی را داری که موسیقی ایران را در دست بگیری. من حتی برنامه مهاجرت به خارج از ایران را داشتم. اما دلیل ماندم حامد همایون شد. این‌قدر به او باور داشتم که تمام پلان‌ها و برنامه‌های آینده‌ام را زیر پا گذاشتم.

❧ خیلی جالب است که هر دو آدم‌های ریسک‌پذیری هستید.

همایون: زمانی که در شیراز بودم همه من را می‌شناختند وای می‌دانستم در دیگر نقاط ایران کسی من را نمی‌شناسد. وقتی برای اولین‌بار با سامان صحبت کردم شخصیت مهمی در موسیقی بود. اما دید بسیار مثبتی نسبت به من داشت و اعتقاد و اعتمادی که به من داشت باعث شد قید تمام برنامه‌های زندگی‌ام را بزنم. خانواده به‌شدت با من مخالف بودند ولی شرایطی که داشتم راضی‌ام نمی‌کرد. آشنایی با سامان یک موهبت الهی بود و او از روز آشنایی تا همین الان یک قدم با پس نگذاشته. تمام هم‌وغم ما این است که با تمام توان هرچه داریم ارائه کنیم و چیزی کم نگذاریم. هرکدام از ما سال‌ها تلاش کرده‌ایم تا به اینجا رسیده‌ایم اما فکر می‌کنم این تازه شروع کار ماست.

امامی: اولین روزی که صدای حامد را شنیدم به استعدادش پی بردم. در ایران خواننده‌های زیادی داریم اما معدود خواننده‌هایی هستند که صدای‌شان روی استیج همان صدای استودیو باشد. متأسفانه نرم‌افزارهای دیجیتالی کار را برای خواننده‌ها راحت کرده و هرکسی می‌تواند با داشتن یک ته‌صدا خواننده شود. ولی به جرئت می‌گویم حامد همایون شش‌دنگ خواننده است.

❧ برایم خیلی جالب است که این مسئله را متوجه شدید و توانستید چنین استعدادی را در آقای همایون کشف کنید. چه مؤلفه‌هایی در او پیدا کردید؟
امامی: اول از همه جنس صدایش را خیلی دوست داشتم و تکنیک‌هایی که می‌خواند خیلی منحصربه‌فرد است. وقتی بیشتر با او آشنا شدم به استعدادش درزمینه آهنگ‌سازی هم پی بردم. حامد به‌شدت تشنه پیشرفت است. درعین‌حال از نظر سواد موسیقی در سطح بسیار بالایی قرار دارد. اکثر خواننده‌هایی که با آنها کار کرده‌ام فقط خواننده بودند و سواد موسیقی نداشتند.

❧ از همان اول به‌عنوان تنظیم‌کننده با او شروع به همراهی کردید؟

امامی: اولین‌باری که با حامد تماس تلفنی داشتم از او پرسیدم اهل کجایی؟ گفت: من بچه شیرازم. گفتم: شیراز چه کار می‌کنی؟ تو باید تهران باشی تا با هم موسیقی را به خاک و خون بکشیم. این ۱۰ ثانیه اول مکالمه من و حامد بود. صحبت‌مان با تعارف‌های حامد ادامه پیدا کرد، اما من به او گفتم: من دارم با تو جدی صحبت می‌کنم، جایگاه تو واقعا خیلی بالاتر از این است. حامد هم بدون هیچ‌گونه سؤالی پذیرفت و ریسک بسیار بزرگی کرد. یک هفته بعد حامد زندگی‌اش را جمع کرد و به تهران آمد.

❧ آهنگ‌ها با آهنگ‌ها معمولاً دیدشان با من موزیسین فرق می‌کند. آقای رجبپور قطعا بزرگ‌ترین تهیه‌کننده موسیقی ایران بعد از انقلاب هستند و من می‌خواستم ایشان را متقاعد کنم. به‌همین دلیل وسواس عجیبی داشتم. تلفنی که با ایشان صحبت کردم، گفتم با یک خواننده بسیار خوب آشنا شده‌ام؛ اما ایشان گفتند: از نظر تو خوب است ولی نظر من چیز دیگری است

همایون: به نظر آدم باید از زندگی درس بگیرد. چرا کسی که رهبر ارکستر احسان خواجهامیری و نوازنده‌ای به این بزرگی است باید به من زنگ بزند؟ می‌توانست غرورش را نگه دارد و با من تماس نگیرد. وقتی چنین آدمی غرورش را زیر پا می‌گذارد و به تو پیشنهاد همکاری می‌دهد، یک امتیاز محسوب می‌شود. مگر خدا چند بار از این موقعیت‌ها نصیب آدم می‌کند؟

❧ قبل از سامان امامی با آهنگ‌ساز دیگری کار نکرده بودید؟

همایون: من با آدم‌های مختلفی صحبت و کار کرده بودم. اما در لحن و گفتار هیچ‌کدام صداقت ندیدم. من از ابتدا همیشه کار می‌کردم و بچه زحمت‌کشی بودم. یک بار تمام سرمایه زندگی‌ام را دست کسی دادم که آلبوم درست کنم؛ اما این‌قدر ضعیف کار کردند که همه را پاک کردم و گفتم اصلا چنین چیزی نمی‌خواهم. شاید اگر آن روز آن آلبوم منتشر می‌شد، جایگاه من بسیار پایین‌تر از موقعیت فعلی بود و فکر می‌کنم این کار خدا بوده که آن زمان این اتفاق نیفتد تا این موقعیت نصیبم شود.

❧ شما هم واقعا موشمندی به خرج دادید.

همایون: آن زمان واقعا دل‌زده شدم؛ اما پدرم پشتم بود. با من صحبت کرد و آرامم کرد. وقتی این‌بار خواستم اِستارت این کار را بزنم، قلبم آرام بود.

❧ زمانی که به تهران آمدید، چند سال از آن ماجرا می‌گذشت؟

همایون: حدود شش، هفت سال گذشته بود.

❧ هیچ‌کدام از قطعاتی که با خودتان از شیراز آورده بودید، جزء این ۹ قطعه نیست؟

همایون: چرا بود؛ اما تغییر کرد. داستان از اینجا شروع شد که من و سامان دیدی داشتیم که وقتی پیش‌آقای رجبپور رفتیم، دیدمان به سمت بهتری رفت. من تردیده‌ای زیاد داشتم؛ اما آقای رجبپور به من جرئت دادند. از ۱۹ سالگی آرزو داشتم با آقای رجبپور همکاری کنم؛ اما این آرزو را دست‌نیافتنی می‌دیدم. اولین روزی که ایشان را دیدم، برایم پنج صفحه نسخه نوشتند و گفتند

موسیقی . تئاتر



همایون نفر بالا در کنار سامان امامی

اگر می‌خواهی موفق شوی، به این تجربه ۲۰ساله من عمل کن.

امامی: تهیه‌کننده‌ها معمولاً دیدشان با من موزیسین فرق می‌کند. آقای رجبپور قطعا بزرگ‌ترین تهیه‌کننده موسیقی ایران بعد از انقلاب هستند و من می‌خواستم ایشان را متقاعد کنم. به‌همین‌دلیل وسواس عجیبی داشتم. تلفنی که با ایشان صحبت کردم، گفتم با یک خواننده بسیار خوب آشنا شده‌ام؛ اما ایشان گفتند: از نظر تو خوب است ولی نظر من چیز دیگری است. اما اصرار کردم که بحث فقط بر سر خوانندگی نیست، حامد از استعداد بالایی برخوردار است و مطمئنم اگر او را ببینید من را دست خالی برنمی‌گردانید.

❧ تا به‌حال پیش آمده بود در چنین موقعیتی قرار بگیرد که کسی را به ایشان معرفی کنید؟

امامی: هیچ‌وقت. حامد اولین و آخرین خواننده‌ای است که به آقای رجبپور معرفی کرده‌ام. قبل از این ماجرا، تمام زندگی‌ام را فروخته بودم و آماده رفتن از ایران بودم. اما رفتم چون به حامد اعتقاد داشتم. من ته تلم نمی‌خواستم از ایران بروم؛ اما بنا به دلایلی، می‌خواستم بروم. یک شب در خلوت خودم به خدا گفتم اگر قرار است نرم، نشانه‌ای سر راهم قرار بده تا از ایران نروم. فردای آن روز به‌صورت اتفاقی حامد را روی یک کلب شنیدم که قطعه بسیار جالبی هم هست و بعد از آن، آشنایی ما صورت گرفت. زمانی که با آقای رجبپور قرار گذاشتیم، سه کار آماده کردیم و برای ایشان بردیم. قطعه اول را که گوش کردند، برای اولین‌بار در زندگی‌ام بود که این‌قدر تشویق‌م کردند. آقای رجبپور اخلاقی دارند که همیشه برایم تعجب‌برانگیز بوده. چند بار پیش آمده که با هم به شهرهای مختلف رفته‌ایم و مسترکلاس‌هایی برای موفقیت در موسیقی پاپ برگزار کرده‌اند. احساس کردم این کلاس‌ها همه چیز را بی‌پروا می‌گویند که هیچ تهیه‌کننده دیگری چنین کاری نمی‌کند. ایشان همه نکات را برای حامد در آن پنج برگ نوشتند. بعد از آن قرار حامد دو، سه روز پیدایش نبود و بعد با آهنگ «مردم شهر» پیش من آمد. یک هفته بعد با ترس‌ولتر عجیبی پیش آقای رجبپور برگشتم و حرکتی از ایشان دیدم که به عمرم ندیده بودم؛ ایشان ایستادند و برای ما دست زدند. اینجا بود که تمام خستگی و بی‌خوابی‌ها و شکم‌درباره ماندن در ایران با هم قرارداد بنیدیم. حامد هم گفت همین الان قبول می‌کنم و چند روز متقاعدکردن آقای رجبپور کار مشکلی است. در این مدت، خیلی از خواننده‌ها که قبلا با آنها کار می‌کردم، با من تماس گرفتند تا دوباره با هم همکاری کنیم. وقتی گفتم با خواننده‌ای به اسم حامد همایون کار می‌کنم، گفتند اینکه آدم معروفی نیست، وقتت را تلف نکن؛ اما مطمئن بودم کار درستی انجام می‌دهم. در همان جلسه، آقای رجبپور به حامد گفتند فکریایت را بکن، اگر دوست داشتی با هم قرارداد بنیدیم. حامد هم گفت همین الان قبول می‌کنم و چند روز بعد قرارداد نوشته شد. چهار قطعه‌ای را که آماده کرده بودیم، منتشر کردیم و بعد حامد «چتر خیس» را که معجزه کارهایش است، ساخت. تنظیم آهنگ‌های «بارون که زد» و «چتر خیس» را از قبل داشتم؛ اما دوست داشتم کسی آنها را بخواند. مانند بچه یا ناموس روی آنها تعصب داشتم.

❧ ملودی این آهنگ‌ها را چه کسی نوشته بود؟

همایون: ملودی را خودم نوشتم.ام. این وسط به تنظیم‌کننده‌هایی مانند سامان واقعا ظلم می‌شود. قبلا اگر در یک قطعه اسم کسی به‌عنوان آهنگ‌ساز برده می‌شد، اورتور را خودش می‌نوشت؛ اما الان هرکسی ملودی خواندنش را می‌سازد، به او آهنگ‌ساز می‌گویند. من فقط ملودی‌های وکال را ساختم.ام. ملودی‌های اورتور و مابین ر سامان ساخته است. مثلا «چتر خیس» را سامان تنظیم کرده بود. بعد من برایش ملودی ساختم؛ اما هنوز شعر نداشتم. بعد محمدرضا نصیری رویش کلام گذاشت و سپس آقای رجبپور کار را جراحی کردند. چون هر کاری که آماده می‌کنیم اول آقای رجبپور نظرشان را می‌گویند و بعد دوباره کار را درست می‌کنیم. روزی که آهنگ «چتر خیس» آماده شد، آقای رجبپور صدایم کردند و از من پرسیدند: امروز چندم است؟ پاسخ دادم و دوباره پرسیدند: ساعت چند است؟ گفتم: چهارربع بعدازظهر. گفتند: کارت با این آهنگ به‌شدت می‌گیرد. این لحظه و این تاریخ برای همه عمر در ذهنت بماند و تو می‌توانی سوبراستار شوی.

❧ اولین سینگل هیت آهنگ «چتر خیس» بود؟

همایون: بله. البته «مردم شهر» هم شنیده شده بود؛ ولی اولین هیت همان «چتر خیس» بود.

❧ این آهنگ برای تیتراژ استفاده شد؟

امامی: نه. اسم این آهنگ از ابتدا «مردم شهر» بود که اول فکر می‌کردیم از شعرهای مولانااست. بعد آقای رجبپور متوجه شدند این شعر متعلق به یک شاعر معاصر است. یک هفته دنبال شاعر این شعر بودیم و بالاخره پیدایش کردیم؛ چون آقای رجبپور خیلی معتقد به قانون کیی‌رایت هستند؛ به‌همین‌لیل کار عقب افتاد و نزدیک عید شد و اسم آهنگ داخل پرانتز نوشته شد «عبدالله». این آهنگ شنیده می‌شد؛ اما نه به اندازه «چتر خیس». بعد از انقلاب شاید ۱۰ آهنگ داشته باشیم که این‌قدر شنیده باشد.

❧ آهنگ‌ها را اولین بار کجا منتشر کردید؟

امامی: موسیقی. ما.

❧ کاری برای تلویزیون یا سینما خوانده‌اید؟

همایون: بله. تیتراژ برنامه فرمول یک که هر روز صبح پخش می‌شود.

❧ این آهنگ هم خوب شنیده شد؟

همایون: بله، نسبت به یک کار تیتراژ خیلی خوب شنیده شده.

امامی: آقای رجبپور این جرئت را به ما دادند که در صداوسیمیا ساختارشنکی کنیم. تا به‌حال چنین کاری با این فرمت و ریتم از صداوسیمیا پخش نشده بود.

❧ ادامه در صفحه ۱۱

درباره نمایش «خانه‌ایری»

زندگی، کار و بازم هم کار

هاله میرمیری: خانه ایـری تجربه مشترک کارگردانی «حمید پورآذری» و «سیامک احصایی» که این روزها در سالن سمندریان تماشاخانه ایرانشهر به روی صحنه می‌رود. اثری به‌غایت اجتماعی است. هرچند نمایش به قسمی مشترک میان دو کارگردان صاحب‌نام تئاتر ایران کارگردانی شده، ردپای پورآذری در آن بیشتر برجسته است. صحنه‌ها در ایـن نمایش – مانند نمایش‌های پیشین پورآذری– به‌گونه‌ای چیده شده‌اند که فضایی سرد، یکدست و شـن‌شده را به ذهن متبادر می‌کنند؛ تو گویی فقط برای نوعی اجبار و هستی اجتماعی معین به سه کار رفته‌اند. در اولین مواجهه با صحنه، ما نیز به یکباره با صحنه‌ای مواجه می‌شویم که با یک نور منقسم به دو ششـق روشن می‌شود و در آن کارگرانی ظاهر می‌شوند که آماده خواب هستند. آنها سراسر در اندیشه زندگی معمولی و روزمره نداشته متبادر می‌شوند؛ اما در این فضای سرد، نمور و تاریک، به هیچ عنوان وجود ندارند! المان‌های به‌کاررفته در صحنه نمایش– از اسـکسوارها گرفته تا حرکت خشک و ماشینی بازیگران– از قسمی دیسپسین و نظم‌مستولی بر فضا که کردار هرروزه کارگران ماشینی نمایش را تعیین می‌کند، خبر می‌دهد. همچنین پراگندگی زمان، فضا و کردارهای انسانی در صحنه‌نمایش پورآذری و احصایی، به‌گونه‌ای است که فقط به میانه‌ی کار و ادوات آن مشخص می‌شوند.

به ایـن معنا، در این نمایش شما به عنوان مخاطب هیچ صبح، ظهر و شامی را نمی‌بینید؛ به عوض صدای زنگ و آماده‌کارشدن، نشستن به پشت میزهای کار ماشینی، سواگریدن پیچ‌ها و مهره‌ها به روی یکدیگر، تعامل با رسانه‌ای یک‌طرفه و شنیدن مطالب تکراری و یکدست بیان‌شده است که زمان و مکان را برایتان معنادار می‌کند. کارگران شـن‌شده و تـوده‌وار نمایش خانه ایـری، هیچ راهی ندارند جز آنکه بی‌عیب‌ونقص، چوئان ماشینی از پیش تعیین‌شده کار کنند، به لطفیه‌های تکراری و کلیشه‌ای یکسانی بختند، اندک غذایی بخورند و هنگام خواب به بستر بروند. زمان به‌گونه‌ای در آنها درونی شده که پیشش از آن و اعتراض به نحوه گذرش، از دو همگان را در خواهد آورد. به‌این‌ترتیب، هربار کسی حین کار واژه «زمان» را به کار ببرد، دعوت به سکوت خواهد شد.

درعین‌حال، به وجود آنکه تعامل و داشتن ارتباط انسانی هسته اصلی تدغغه‌های کارگردانان این نمایش است، ما در سراسر اثر شاهد کارگران شی‌شده‌ای هستیم که در برابر و درون زمان محصور هستند. مکالمه‌های آنان اگرچه با دیگری و به مواجهه با یکدیگر است، موهواره گوش سومی دارد که آنها را می‌شنود؛ گوش سومی به نام زمان. این پرسوناژها راهی ندارند جز آنکه در برابر زمان و گذر آن، آن هم در کالبد کار ماشینی و شـن‌شده سکوت کنند. کار عبوس و خشک ماشینی آنان را مانند عروسک خیمه‌شـن‌بازی به کار گرفته است و اجزای بدن ایشان را به حرکت وامی‌دارد. گوینده رادیو درباره نحوه حکومت رژیم فاشیستی در سراسر دنیا سخنی می‌گوید کارگران از آن رژیم غذایی مستفاد می‌کنند. در رادیو صحبت از مرگ‌میر کژدکان در زارنه زلاندلو است، کارگران آن را به کدهایی برای نگهداری بچه و آیین فرزندداری بدل می‌کنند. این‌چنین ما شاهد فضایی هستیم که در نبود زیست روزمره واقعی، از زیر پوست کارگران به بیرون تراوش می‌کند؛ زندگی‌ای که هر بار به بهانه خستگی و ملالت کار روزانه به تعویق می‌افتد و راهی ندارد جز آنکه در پوششش و آرزوهای آویخته به در و دیوار خانه باقی بماند. با وجود ایـن، از آنجا که هسته اصلی نمایش ایـن یک جور وضعیت اجتماعی است، اجرا در سطح بیان، کلمه و نمایش موقعیت باقی می‌ماند و حرکت – آنچه غدغه اصلی ایـن دو کارگردان است– در آن جایگاه کمتری دارد و کنشگری پرسوناژهای نمایش به نسبت متن و بیان یک وضعیت عضو کـرن‌کـتری باقی می‌ماند.

تاریخ موسیقی

جامعه باربد و مهرتاش در گذر زمان (قسمت دوم)

محمد مصطفی مهربانی: آثار نمایشی این تشکل هنری و تماشاخانه، یک شب در ماه اجرا می‌شد و اغلب اوقات این آثار نمایشی صرفا برای اعضای کلوپ جامعه باربد و خانواده‌هایشان و گاهی نیز برای عموم مردم روی صحنه می‌رفت و برای اجرای عدالت قیمت‌های مختلفی برای صندلی‌های آن درنظر گرفته شده بود. برای مثال قیمت بلیت لژهای مخصوص صد تومان، صندلی‌های سالی به‌ترتیب ۱۰ تومان، پنج تومان، دو تومان و یک تومان بود.

جامعه باربد در زمینه صحنه‌پردازی و دکور نیز پیشتاز شد و نخستین‌بار در تاریخ تئاتر ایران طراحی و ساخت دکور به طور حرفه‌ای و ویژه در این تئاتر انجام شد. میرسیف‌الدین کرمانشاهی، تحصیل‌کرده و معلم تئاتر در روسیه و متخصص دکورسازی در سال‌های ۱۳۰۸ پس از ورودش به تهران به این تئاتر پیوست و دکورهای درخور توجهی ساخت که دکور نمایش «لیلی و مجنون» اولین آنها بود. این دکور برای چهار قسمت متفاوت نمایش شامل چهار سازه جداگانه بود که به‌ترتیب عوض می‌شدند.

موضوع نمایش نامه‌ها بیشتر برگرفته از ادبیات و فرهنگ کهن ایران مانند آثار نظامی گنجوی و فردوسی یا آدایته از آثار فرنگی بود که اغلب با استقبال فراوان تماشاچیان مواجه می‌شد.

جامعه باربد در سال ۱۳۱۲ اولین نمایش خود را در سالن سینما همای با همان سالن زرتشتیان به نام لیلی و مجنون به صحنه برد که به علت استقبال و ازدحام جمعیت خیابان لاله‌زار بسته شد و با دخالت پلیس سامان یافت. دومین نمایش به نام خسرو و شیرین بود که ملوک ضرابی نقش شیرین را در آن ایفا کرد.

مهرتاش مبدع پیش‌برده‌خوانی در تئاتر نیز شده بود و در فاصله زمانی بین دو پرده تئاتر، پیش‌برده‌خوان می‌آمد روی سنن می‌خواند تا حوصله تماشاچی سر نرود، چون فاصله هر پرده با پرده بعدی نیم ساعت طول می‌کشید. موسیقی‌ای که در زمان تعویض پرده‌ها و دکور اجرا می‌شد، پیش‌برده می‌نامیدند. استاد مهرتاش برای این تئاترها موسیقی می‌ساختند و از شاعر می‌خواستند تا برایشان شعر بگوید. همچنین مهرتاش در سال ۱۳۱۳ با سفر به شهر حلب در سوریه به ضبط آثاری از آهنگ‌های فولکلور تهران، از جمله یکی یک پول خروس، ذال ذالک، آلاگراسو و… پرداخت. این آثار ساخته خودش بود و در این سفر هنرمندانی مانند صبا، محجوبی، بدیع‌زاده و ملکه حکمت‌شعار او را همراهی کردند. (مهرتاش حدود ۴۵۰ آهنگ برای کامسیت‌های گوناگون و نمایش‌ها ساخت و برای ضبط آنها روی صفحه به بغداد و قاهره نیز چند سفر کرد).

جامعه باربد بین سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۱ فعالیتی نداشت و اسماعیل‌خان مهرتاش مشغول تقویت بنیه اقتصادی و تجدیدقوا برای ادامه حرکت این تماشاخانه و دانشگاه مردمی بود.

جامعه باربد از سال ۱۳۲۱ با اجاره ملکی در خیابان سعیدی فعالیت‌هایش را از سر گرفت. مهرتاش که به‌شدت به تساوی حقوق حاصله پایبند بود، به منظور شریک‌کردن هنرمندان جامعه باربد، اقدام به فروش سهام این تماشاخانه کرد و با تقسیم ۳۵ سهم بین ۳۵ هنرمند فعال در جامعه باربد، مبلغ ۵۰۰ تومان را برای هر سهم در نظر گرفت و این روند تا سال ۱۳۲۵ ادامه یافت. بعدها به دلیل مخارج بالای زندگی هنرمندان و ترس از احتمال محصل‌شدن شکست و آسیب مالی جامعه باربد، همه ۳۵ سهام‌دار این تماشاخانه، هر سهم خود را به مبلغ ۳۴۰ به شخص مهرتاش واگذار کردند و اسماعیل‌خان مهرتاش به طور رسمی صاحب جامعه باربد شد.

یکی از اتفاقات مهمی که در فعالیت جامعه باربد در خیابان سعیدی رخ داد، حضور و آغاز همکاری رفیع حاتنی در این تماشاخانه بود که در آن زمان یکی از نام‌آرین‌های تئاتر کشورمان محسوب می‌شد و اجرای آثار نمایشی او مصادف با جلب توجه خیل عظیم علاقه‌مندان این هنرمند بود.

جامعه باربد در سال ۱۳۲۵ به خیابان لاله‌زار و کوچه ملی و در ملکی که در این زمان سینمایی تعطیل‌شده شهزاد هست، نقل مکان و شهرت این تماشاخانه موجب شد به مرور زمان نام کوچه ملی به کوچه باربد تغییر پیدا کند و این اتفاق، نشان‌دهنده میزان محبوبیت و شهرت این تماشاخانه بین اقشار مختلف جامعه بود. مهرتاش در این مکان نیز بر دایرپوین کلاس‌های آموزشی همچنان تأکید داشت.

در سال ۱۳۲۶ تئاتر تهران که مجاور جامعه باربد بود برای درآمد بیشتر از ترکیه تعدادی رقصه‌آورد و ایـن برای مردمی که این چیزها را ندیده بودند و جوانان بسیار جذاب بود و بدین‌گونه فضای لاله‌زار را عوض کردند و برای تئاترهای مبتذل صف‌های طولانی تشکیل می‌شد. همچنین فیلم‌ها هم جایشان را به فیلم‌های غربی و شـن‌ی مبتذل دادند. مهرتاش می‌گفت: این تئاتر در آن زمان شـبی دو هزار تومان فروش داشت درحالی‌که ما ۲۰۰ تومان هم فروش نداشتم. بعد از آن بود وضعیت لاله‌زار که زمانی به عنوان مرکز هنر ایران می‌شناختند، به هم خورد و حتی سبک آدم‌هایی که به لاله‌زار رفت‌وآمد می‌کردند، تغییر کرد. بعدها تئاتر پارس، تئاتر نصر، دهقان و بقیه‌گونه فضای لاله‌زار را به سرتوش تئاتر چارمان زد. (تماشاخانه‌های لاله‌زار عبارت بودند از: جامعه باربد، پارس، نصر، دهقان و تهران). آن زمان در تئاتر تهران و پارس گروه حرکات رقص عربی و ترکی با بلیتی شـبی ۲۰۰ تومان روی صحنه می‌رفت.

درهمین‌راستا جامعه باربد نتوانست همپا با تئاتر تهران و پارس جلو برود و با اینکه تئاتر‌های جامعه باربد ملی بود و وزارت فرهنگ و هنر آن زمان به آن کمک می‌کرد، اما دخل‌خرجش به هم نمی‌خورد و هزینه‌ها بسیار بالا بود. تا سال ۱۳۲۸ فعالیت جامعه باربد در این مکان و بدین‌گونه ادامه داشت.

در سال ۱۳۲۸ جامعه باربد بار دیگر نقل مکان کرد و به ابتدای خیابان لاله‌زار، مقابل سینما سارا که زمانی تئاتر صادق‌پور بود، منتقل شد و آنجا را اجاره کرد (امروزه تبدیل به پاساژ شده که بنا بر نوشته‌های قدیمی، این زمین وقتی بوده است). ساختمان این محل یک خانه قدیمی از زمان قاجار متعلق به شخص نجاری به نام صدری بود که در انبار آن سالتنی ساخته و پیشنهاد اجاره‌کردن آن را به مهرتاش دادند.

جامعه باربد تا سال ۱۳۳۵ با مدیریت اسماعیل‌خان مهرتاش به فعالیت خود ادامه داد، اما ورود آترکسیون از سال ۱۳۲۶ به تئاتر‌های لاله‌زار، موجب توقف و مرگ این تماشاخانه شد.

اسماعیل‌خان مهرتاش تا جایی با آترکسیون مخالف بود که در مجلس یادبود منشی‌باشی بهرامی خطاب به مدیران تاترها گفته بود: این کار را نکنید، آترکسیون را از تئاتر دور کنید.

مهرتاش در یکی از مصاحبه‌هایش گفته بود: کم‌کم آترکسیون معمول شد. دیدیم نمی‌توانیم با آنها مبارزه کنیم، تئاتر بغل‌دست ما شـبی دو، سه هزار تومان می‌فروخت ما صد تومان السی ۱۵۰ تومان. بنابراین پولی که نداشتم مبارزه کنیم به ناچار تئاتر را گذاشتیم، کنار رفتیم و دادیم دست آنهایی که می‌خواستند آترکسیون بگذارند.